

به مناسبت سالگرد اعدام انقلابی انور سادات به دست شهید خالد اسلامبولی

## امروز نیل خونین است...

خالد اسلامبولی شهید شد. مردم سیاه بیوشند. آخر او همان سرو بلندی‌ست که در مسجدالاقصی به زمین افتاد و او همان خون پاکی است که بر سینه‌ی قدس نقش بست و او همان کودک هفت‌ساله‌ای‌ست که در نوار غزه منته شد و او همان دلاوری است که در خوزستان تا آخرین نفس الله‌اکبر گفت. خالد اسلامبولی همان پیکری است که هر روز در بغداد می‌سوزد و خاکستر همان پیکر است که هر روز به دجله سپرده می‌شود و یا در فاصله‌ی بصره تا خانقین پراکنده می‌گردد. و او همان فریاد مقدسی است که پایه‌های تخت حسین اردنی را به شدت می‌لرزاند و او همان سیل خروشانی است که دارد بنیان ظلم و جور را از منطقه می‌کند. نگویید این همه اغراق است. که اشغالگران اعدام او را در مقابل اعتصاب سراسری ۱۸ کشور مسلمان علیه خون‌ریزی‌های خون‌ریزان در مسجد قدس، جوابی کافی دانستند و او را در انتهای همان روز به دست جلاّد سپردند. عظمت این خون را از لابه‌لای همین یک نکته کشف کنید.

و عظمت خون اسلامبولی و یاران اسلامبولی را از عظمت جنایات سادات کشف کنید. و عظمت خون اسلامبولی و یاران اسلامبولی را از عظمت جنایت‌های سادات کشف کنید. و عظمت پیام اسلامبولی را از وحشت واپستگان کشف کنید. نگاه کنید که معاون وزارت خارجه‌ی امریکا شخصاً برای ترتیب دادن

## انقلابی‌الاهی

اگر خداوند توفیق دهد، از این شماره در این قسمت از نبض درس‌های اخلاقی حضرت آیت‌الله مجتبی تهرانی را پی می‌گیریم. مطالب این بخش برگرفته از مجموعه‌ی اخلاق الاهی است که پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی منتشر کرده است. ویژگی این مجموعه پرداختن دقیق به بحث‌های اخلاقی است که ما سعی می‌کنیم بدون حذف مطالب مهم، این بحث‌ها را به صورت خلاصه و کوتاه بیاوریم.

<span>فعلاً بحث‌ها از جلد چهارم این مجموعه که عنوانش «آفات زبان، بخش اول» است، می‌آید، موضوع اول‌مان هم غیبت است.</span>	<span><span>فصل اول</span></span>
<span></span>	<span><span>کتابخانه گنجینه‌های اخلاقی</span></span>
<span></span>	<span><span>مؤلف: آیت‌الله العظمی آیت‌الله العظمی خاتمی‌تبار</span></span>
<span></span>	<span><span>موضوع: اخلاق الاهی</span></span>
<span></span>	<span><span>تعداد صفحات: ۱۰۰</span></span>
<span></span>	<span><span>قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان</span></span>

شعار انقلابی‌الاهی در تظاهرات ۱۳۵۷

شعار انقلابی‌الاهی در تظاهرات ۱۳۵۷

اعدام او به مصر می‌رود و شخصاً خبر ریخته شدن خون پاک او را به تل‌آیو می‌برد و وزیر دفاع اسرائیل شخصاً به مصر می‌رود تا بر اجرای حکم نظارت داشته باشد.

مردم سیاه بیوشند؛ زیرا اسلامبولی همان بسیجی ساده است که از کورده‌هی در فسا، تک و تنها بلند می‌شود و به جبهه می‌رود و مناجات می‌کند و سخت می‌گیرد و از مهتاب سراغ گمشده‌اش را می‌گیرد و نیمه‌شبی نورانی نشانی یار را از بوته‌ها و سنگ‌ها و خاک خوب خوزستان می‌پرسد و بالأخره او را می‌یابد. اسلامبولی همان بسیجی ساده است که با لب تشنه و تن مجروح هنوز در صفحات کناره‌ی شوش افتاده است و هنوز در پی حقیقت ناب می‌گردد.

اسلامبولی همان بسیجی ساده است، شک نکنید. برای او بر سر چهارراه‌ها پرچم سیاه بزنید، همان‌گونه که برای آن بسیجی می‌زنید. و برای او شعری آتشین و نوحه‌ای پرسوز بگویید و برای او علم و کتل‌ها را به خیابان بکشید و محله‌ها را لباس عزا بیوشانید، همان‌گونه که برای آن بسیجی ساده می‌پوشانید.

برای مادرش نامه بنویسید. به او بگویید که خوب اسمی بر روی پسرت گذاشتی؛ زیرا یاد او و فریاد او جاودان خواهد بود. مادر او شیرزن است. به دل‌داری شما نیازی ندارد. تنها این پیام را برسانید که تاریخ را فرزندان می‌سازند و به او بگویید که سرنوشت مصر

را با خون مقدس پسرت نگاشته‌اند.

ای مسلمانان! همه جا خون مقدس اسلامبولی پاسدار می‌خواهد. برای این میدان سواران را صدا کنید.

ای مسلمانان! همه جا معنی الله‌اکبرهای مکرر اسلامبولی را بیابید و وصیت‌نامه‌ی او را به دقت بخوانید و فریادهای او را بشنوید:
والسلاما! واقدسا! بشنوید که او می‌گفت آن چه کردم برای آن بود که اسلام زنده بماند. راستی ما برای زنده ماندن اسلام چه کرده‌ایم؟

پیکر یاران اسلامبولی بر چوبه‌های دار، پرچم خونین تمام آزادی‌خواهان است. اگر به دنبال راه می‌گردید، سرخی آن را جست‌وجو کنید؛ زیرا هنوز کسی حقیقت آن سرخی را پیدا نکرده است.

ما اسلامبولی را هنوز نشناخته ایم. تنها می‌دانیم که او قرآن را بالای دست می‌گرفت و فریاد می‌زد که اگر گلوله‌ها سینه‌ی مرا ندرند، شیرازه‌ی این کتاب را خواهند دید. ما او را نشناخته‌ایم. تنها می‌دانیم که وقتی پای دیوار مرگ رفت، آخرین تقاضایش دو رکعت نماز بود. لیکن همین قدر برای درک عظمت خون او کافی است.

خون اسلامبولی امروز زمین مصر را در زیر پای حکام جور می‌لرزاند و این تازه آغاز کار است. فردا که آن خون به جوش بیفتد، فردا که کودکان قاهره و اسکندریه سرود پرحماسه‌ی زندگی او را زیر لب زمزمه کنند و فردا که پرچم او را دیگران به دست گیرند، سرزمین نیل، «مصر اسلامبولی» خواهد بود. این وعده را به خاطر بسپارید. سرزمین نیل فردا مصر اسلامبولی خواهد بود. زیرا امروز نیل خونین است.

\* سرمقاله‌ی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۸ فروردین ۶۱

<span></span>	<span><span>فصل اول</span></span>
<span></span>	<span><span>کتابخانه گنجینه‌های اخلاقی</span></span>
<span></span>	<span><span>مؤلف: آیت‌الله العظمی آیت‌الله العظمی خاتمی‌تبار</span></span>
<span></span>	<span><span>موضوع: اخلاق الاهی</span></span>
<span></span>	<span><span>تعداد صفحات: ۱۰۰</span></span>
<span></span>	<span><span>قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان</span></span>

### درس‌های اخلاق آیت‌الله‌مجتبی‌تهرانے، برگرفته از کتاب اخلاق الاهی

سرش به او نسبت دهند، هم غیبت او را کرده و هم به به او بهتان زده‌اند. و در صورتی که رفتار یا حالت ناپسندی را بر پایه‌ی حدس و گمان به کسی نسبت دهند، تهمت زده‌اند.

**اقسام غیبت**

۱. گفتاری؛ مشهورترین نوع غیبت است.

۲. نوشتاری؛ نویسنده به جای گوینده و خواننده به جای شنونده است.

۳. کرداری؛ فرد عیب دیگری را با نمایش یا اشاره نشان دهد.

۴. کنایی؛ با استفاده از کنایه عیب دیگری را در غیاب او به دیگران بفهماند. مثلاً بگوید: «خدا را شکر که به ما ریاست ندادند.» که کنایه از بی‌لیاقتی و بی‌جنبه بودن شخص غایب است.

- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۲.
- وسائل‌الشیعہ، ج ۱۲، ص ۲۸۰، ح ۱۶۳۰۸.

## مرگ جنابش دانشجویه

## درخوابگاه

##### علیرضا مهری

علیرضا مهری در تظاهرات ۱۳۵۷

هنوز یک ماه از شروع سال تحصیلی نگذشته که خبر ناگوار فوت یکی از دانشجویان خوابگاهی جامعه‌ی دانشگاهی را بهت‌زده کرد. نامناسب بودن خوابگاه‌ها و اسکان دادن بیش از ظرفیت دانشجویان چند سالی است که عادی شده است. این حادثه شاید اولین زنگ خطر جدی درباره‌ی این موضوع است. نیاز به تکذیب و توجیه مسئولان نیست. ما در خوابگاه‌های دانشگاه خودمان این وضع اسفبار را از نزدیک دیده‌ایم. این که ساختمان‌هایی را در سطح شهر در اختیار می‌گیرند و بدون کم‌ترین امکاناتی در اختیار دانشجویان می‌گذارند؛ یا این که به دلیل تعمیر یک خوابگاه، دانشجویان را در خوابگاه دیگری فرو می‌کنند. پیشنهاد می‌کنم آقای دکتر رهبر نذر کنند که چنین اتفاقی در خوابگاه‌های دانشگاه تهران نیفتد.

چند سالی است که ظرفیت دانشگاه‌ها بدون توجه به توانایی دانشگاه برای پذیرش دانشجوی جدید از منظر ایجاد فضای آموزشی، پژوهشی و رفاهی افزایش می‌یابد. با یک نگاه اجمالی به وضع موجود مشخص می‌شود که با توجه به وضعیت صنعت و اشتغال در کشور، بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه شغل مناسبی نمی‌یابند. آیا با این روند بیکار ماندن تحصیل‌کردگان دانشگاه، عقلانی است که ظرفیت تحصیلات تکمیلی بالا رود و تعداد تحصیل‌کردگان بیکار بیش‌تر شود؟

شاید بتوان دلیل تحصیل این تعداد دانشجو در دانشگاه را این‌گونه بیان کرد: با توجه به عدم وجود فرصت شغلی در جامعه، می‌توان تعداد زیادی از جوانان را به تحصیل مشغول کرد؛ و شغل کاذب است که به خاطر وجود فضای رقابتی و اشتیاق زایدالوصف مردم به مدرک در جامعه ایجاد می‌شود.

و چه ثوابی بالاتر از این که آمار ورودی دانشگاه بالا رود و جوانان به جای بیکار ماندن، تحصیل علم کنند؟! البته این یکی از راه‌های رسیدن به آمار ۲٫۵میلیونی اشتغال است.

با پرچم شدن جامعه‌ی دانشگاهی کشور، توان مدیریت و تأمین مالی این تعداد دانشجو برای کشور ممکن نیست. چاره‌ی این مشکل در جذب سرمایه است و راحت‌ترین راهی که جلوی پای آقایان بود، پذیرش دانشجویانی که قدرت مالی بالایی دارند و برای تحصیل حاضر به پرداخت هزینه‌ی سنگین هستند. راه دیگری که اجرای آن هزینه‌ی چندانی

## نمض

## ارگان بسیج دانشجویی دانشکده‌ی فنی

شماره‌ی ۴۷

۱۷ مهرماه ۱۳۹۰

نداشت، محدود کردن خدمات رفاهی و گرفتن هزینه‌ی این خدمات از دانشجویان بود. چرا هزینه ندارد؟ چون چند وقتی است که دانشجویان باید فقط به درس‌شان بپردازند و به سیاست کاری نداشته باشند! این که برخی از دانشجویان توانایی پرداخت این هزینه‌ها را ندارند، برای آقایان قابل تصور نیست. اتفاقی دارند در بلندای آسمان و از بالا به دانشگاه احاطه دارند تا مبدا دانشگاه شلوغ شود که باعث شود کیفیت آموزشی کاهش یابد. حال این رویکرد آقایان با ایجاد فشار روانی هزینه‌های خوابگاه و غذا و وضعیت نامناسب خوابگاه، قابل جمع است؟

اگر دانشمند علاقه‌مند به سرنوشت کشور، آماده‌ی فدآکاری در این راه – فدآکاری به حسب خودش– در یک کشوری وجود داشت، آن کشور رشد می‌کند. چیزی که می‌تواند این نیرو را به وجود بیاورد، این پیش‌رفت را به وجود بیاورد، بهتر از همه چیز، ایمان است. اگر این ایمان بود، کشور پیشرفت می‌کند. پیش‌رفت‌های علمی‌ای که امروز در کشورمان وجود دارد – که البته حتماً به آن‌ها قانع نیستیم– ارزش و قیمت ذاتی‌اش از پیش‌رفت‌های متعارف علمی در دنیا به مراتب بیش‌تر است. چرا؟ چون ما از تبادل علمی، از استفاده‌ی علمی، از کمک علمی دیگران محروم بودیم. ما زیر فشار بودیم، درها به روی ما بسته بود؛ در عین حال شخصیت‌های برجسته‌ای پیدا شدند، «شهید شهریاری»‌ای پیدا شد – که البته ده‌ها نفر مثل او در بین ما بودند و الحمدلله هستند– ده‌ها و صدها نفر در رشته‌های مختلف پیدا شدند که این‌ها کارهای برجسته‌ای کردند…

دیدار با نخبگان

۱۳ مهرماه ۹۰

مدیرمسئول: احسان ابراهیمی

سردبیر: محمد بهرامی

ادامه در صفحه‌ی ۲…

**ادامه از صفحه‌ی یک...**

کشور به خاطر عدم امکان پرداخت هزینه‌ی تحصیلی کوتاه می‌شود و این اصالت دادن به سرمایه و مخالفت صریح با اصل عدالت اجتماعی است.

مستولان تبعات اجرا را در آینده خواهند دید. آن زمان شکاف طبقاتی‌ای که ایجاد شده است را چگونه از بین خواهند برد؟

بر اساس قانون اساسی فراهم کردن موجبات تحصیل رایگان در آموزش عالی تا سرحد خودکفایی بر عهده‌ی دولت است. عدم تفسیر عبارت «سرحد خودکفایی» از سوی قانون‌گذار، باعث شده است که از یک طرف تعداد دانشجویانی که وارد دانشگاه می‌شوند افزایش یابد و از طرف دیگر با آزاد کردن خدمات رفاهی، دیگر در کشور تحصیل رایگان به معنای واقعی وجود نداشته باشد.

بعد از خصوصی‌سازی خوابگاه‌ها و غالب شدن نگاه سودمحور بخش خصوصی در خوابگاه، آیا می‌توان انتظار داشت که خوابگاه محیطی شاداب و فعال برای اجرای فعالیت‌های علمی و فرهنگی باشد؟ مطمئناً

مدیر خوابگاه برای به دست آوردن سود بیش‌تر، همه کار می‌کند و البته پایین آمدن شأن دانشجو و خرد شدن کرامت دانشجویان در این شرایط قابل پیش‌بینی است.

دانشجویی که باید تنها دغدغه‌اش خودسازی و فراگیری دانش باشد، حال باید به فکر پیدا کردن خوابگاه و درست کردن و یا خریدن غذا از بیرون برای خودش باشد؛ و البته این زمانی امکان‌پذیر است که دانشجو از تمکن مالی لازم برای این کارها برخوردار باشد. دانشجویانی که تا دیروز تنها دغدغه‌شان درس بود، امروز باید کار کنند تا هزینه‌ی تحصیل خود را بپردازند

و در این آشفته‌بازار طعمه‌های خوبی برای شبکه‌های هرمی و … باشند؛ و البته احتمالاً سرقت و سایر مفساد اقتصادی در اطراف دانشگاه‌ها زیاد خواهد شد تا شاید بتوانند امکان ادامه‌ی تحصیل خود را فراهم

آورند.

از طرف دیگر کشورهایی که خود را داعیه‌دار اقتصاد آزاد می‌دانند نیز به چنین کار احمقانه‌ای دست زنده‌اند؛ آن‌ها نیز نیک می‌دانند موتور محرکه‌ی هر کشوری در دل دانشگاه‌هاست و به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن چنین خطر بزرگی نیستند. بخش خصوصی در کشور ما کم‌تر از یک دهه تجربه دارد و از طرفی در این یک دهه بخش نظارتی در دولت، تجربه‌ی حضور بخش خصوصی در عرصه‌ی اقتصادی را داشته است؛ اما اگر نگاه کوتاهی به این یک دهه بیندازیم، بخش نظارتی به هیچ وجه نتوانسته به وظایفش به خوبی عمل کند. با این سابقه، چگونه می‌توان به بخش خصوصی اعتماد کرد و اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین شاه‌رگ کشور را به بخش خصوصی سپرد؟



فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک‌های دیگر، حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیش‌تر و بالاتر است. «نهضت آزادی» و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند.»<sup>۱</sup>

# یک داستان تکراری

**محمّد بهرامی**

مجموعه‌ی یادگاران، جلد۲: کتاب همت، خاطره‌ی

مجلس سوم گویای این تضاد است:

چند روز قبل خبر دادند که در باشگاه دانشجویان غرقه‌ای به بسیج داده‌اند برای ارتباط با دانشجویهای جدیدالورود. من هم چند دقیقه‌ای رفتم ببینم چه خبر است. در همین چند دقیقه، آقای دانشجویی آمد و با حالت خاصی که نمی‌دانم تعجب بود یا عصبانیت یا چیز دیگر، به کاغذی در دستش اشاره می‌کرد که «این یعنی چی؟». دستش برگه‌ای بود متعلق به انجمن اسلامی، یک طرفش همان طرح آشنای عکس امام خمینی همراه با چند تصویر کوچک‌تر از شخصیت‌های دیگر و طرف دیگرش… بگذریم. آن بنده‌ی خدا نمی‌دانست هنوز این همه تشکل چه فرقی با هم دارند و مثلاً فرق انجمن و جامعه که هر دو پسوند اسلامی دارند، با هم چیست. اما تناقض آن برگه را ظاهراً متوجه بود. یاد اوایل دانشجویی خودم افتادم.

چند روز قبل خبر دادند که در باشگاه دانشجویان غرقه‌ای به بسیج داده‌اند برای ارتباط با دانشجویهای جدیدالورود. من هم چند دقیقه‌ای رفتم ببینم چه خبر است. در همین چند دقیقه، آقای دانشجویی آمد و با حالت خاصی که نمی‌دانم تعجب بود یا عصبانیت یا چیز دیگر، به کاغذی در دستش اشاره می‌کرد که «این یعنی چی؟». دستش برگه‌ای بود متعلق به انجمن اسلامی، یک طرفش همان طرح آشنای عکس امام خمینی همراه با چند تصویر کوچک‌تر از شخصیت‌های دیگر و طرف دیگرش… بگذریم. آن بنده‌ی خدا نمی‌دانست هنوز این همه تشکل چه فرقی با هم دارند و مثلاً فرق انجمن و جامعه که هر دو پسوند اسلامی دارند، با هم چیست. اما تناقض آن برگه را ظاهراً متوجه بود. یاد اوایل دانشجویی خودم افتادم.

چند روز قبل خبر دادند که در باشگاه دانشجویان غرقه‌ای به بسیج داده‌اند برای ارتباط با دانشجویهای جدیدالورود. من هم چند دقیقه‌ای رفتم ببینم چه خبر است. در همین چند دقیقه، آقای دانشجویی آمد و با حالت خاصی که نمی‌دانم تعجب بود یا عصبانیت یا چیز دیگر، به کاغذی در دستش اشاره می‌کرد که «این یعنی چی؟». دستش برگه‌ای بود متعلق به انجمن اسلامی، یک طرفش همان طرح آشنای عکس امام خمینی همراه با چند تصویر کوچک‌تر از شخصیت‌های دیگر و طرف دیگرش… بگذریم. آن بنده‌ی خدا نمی‌دانست هنوز این همه تشکل چه فرقی با هم دارند و مثلاً فرق انجمن و جامعه که هر دو پسوند اسلامی دارند، با هم چیست. اما تناقض آن برگه را ظاهراً متوجه بود. یاد اوایل دانشجویی خودم افتادم.

چند روز قبل خبر دادند که در باشگاه دانشجویان غرقه‌ای به بسیج داده‌اند برای ارتباط با دانشجویهای جدیدالورود. من هم چند دقیقه‌ای رفتم ببینم چه خبر است. در همین چند دقیقه، آقای دانشجویی آمد و با حالت خاصی که نمی‌دانم تعجب بود یا عصبانیت یا چیز دیگر، به کاغذی در دستش اشاره می‌کرد که «این یعنی چی؟». دستش برگه‌ای بود متعلق به انجمن اسلامی، یک طرفش همان طرح آشنای عکس امام خمینی همراه با چند تصویر کوچک‌تر از شخصیت‌های دیگر و طرف دیگرش… بگذریم. آن بنده‌ی خدا نمی‌دانست هنوز این همه تشکل چه فرقی با هم دارند و مثلاً فرق انجمن و جامعه که هر دو پسوند اسلامی دارند، با هم چیست. اما تناقض آن برگه را ظاهراً متوجه بود. یاد اوایل دانشجویی خودم افتادم.

# آزادی‌گزینشے

**بررسی مستند و تحقیقی شعار آزادی در غرب**

**ابراهیم حمیدیا**

مجموعه‌ی یادگاران، جلد۲: کتاب همت، خاطره‌ی

مبانی نظری و مباحث تئوریک موضوع «آزادی» را آن قدر شنیده‌ایم که تکرار آن ملال‌آور است. البته نه این که پرداختن به اصول نظری و فلسفه‌گونِ بحث «آزادی» مطلوب نباشد، بلکه باید توجه کرد که در بعضی موارد این بحث‌ها بی‌فایده و یا کم‌فایده هستند. بعضاً هم خیلی کش‌دار هستند و پر از مغالطات. شاید اصلاً در برخی موارد، بحث‌های نظری از اساس، همان دادن آدرس غلط باشد. آن قدر سرگرم می‌شویم به این‌ها و کلی هم کیف می‌کنیم و بادی به غیغ می‌اندازیم که بله، ما هم روشن‌فکر هستیم برای خودمان، غافل از این که در عالم واقع وقایع دیگری در جریان است و ما هم‌چنان غوطه می‌خوریم در بحر بی‌ساحل بحث‌های تئوریک. بگذارید دیگر مقدمه را طولانی‌تر از این نکنم اگرچه جای صحبت بیش از این دارد و در عوض بپردازم به اصل بحث.

آن چه می‌خواهم در این نوشته به آن اشاره کنم موضوع «آزادی در غرب» است. همان طور هم که عرض شد، قرار نیست به بحث‌های نظری پرداخته شود، بلکه یک نگاه عملی و واقع‌گرایانه خواهم داشت به آن چه در غرب می‌گذرد. برای این منظور سعی می‌کنم از مثال‌های متعددی که به ذهنم می‌رسد در باب «آزادی غربی» استفاده کنم.

آن چه برای خیلی‌ها مسلم فرض شده است، «آزادی مطلق» در غرب است. متن حاضر قرار است به همین مطلب بپردازد که «آیا در غرب آزادی مطلق وجود دارد؟». آن هم با نگاه عمل‌گرایانه. سعی شده است که از ذکر مطالب بی‌پایه و اساس و خبرهای سست پرهیز شود و آن چه محکم و متقن است، همان بیان شود. هم‌چنین سعی بر این بوده که این نوشته تحقیقی، متأثر از حب و بغض‌های احساسی نباشد و بر مستنداتِ تکیه شود که شک و شبهه در آن‌ها راه نداشته باشد. از این قسمت به اختصار، به ذکر شواهد می‌پردازیم. تفصیل این شواهد هر کدام برای خود، بحث مستقلی می‌طلبد که ما فعلاً کاری به آن نداریم و فقط تیتروار، به مواردی اشاره می‌کنیم.

یکی از نمونه‌های قابل اشاره، مربوط می‌شود به اواسط دهه ۸۰ میلادی. گروه move که یک گروه مخالف حکومت امریکا محسوب می‌شدند، در حالی که در خانه‌ای در شهر فیلادلفیا جمع شده بودند، ساختمان‌شان بمباران می‌شود و تعدادی از ساکنین زنده‌زنده می‌سوزند و ساختمان‌های اطراف نیز دچار آتش‌سوزی می‌شود.

مورد دیگر حادثه‌ای است که در ۲۸ فوریه ۱۹۹۳ رخ می‌دهد. این بار نیز یک گروه دیگر با ماشین‌های زرهی FBI مورد تهاجم قرار می‌گیرند. این حادثه در ایالت تگزاس امریکا واقع می‌شود. در میان ۷۶ قربانی این فاجعه، ۲۰ کودک و ۲ زن حامله وجود

موضوع این نوشته است، اما لازم است. ممکن است کسی بگوید که شما که این قدر غرب را نفی می‌کنید، مگر خودتان در این کشور آزادی برقرار کرده‌اید؟ سؤال به‌جایی است. در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته‌ی مهم توجه کرد.

نکته‌ی اول این که در جمهوری اسلامی و در کلام معمار فقید آن، هیچ گاه سخن از «آزادی مطلق» نبوده است. به تعبیر دیگر، ما که اصلاً ادعای این‌چنینی نداشته‌ایم که حالا لازم باشد جواب پس دهیم. آن‌چه در کلام امام (ره) به وضوح روشن است، آزادی در چارچوب تعالیم الهی گرفته شده ادعا ندارد که نباید موردِ مؤاخذه قرار بگیرد! باید آن‌هایی را بازخواست نمود که ادعای آزادی‌های آن‌چنانی دارند و روی آن تبلیغ می‌کنند. نکته‌ی دوم هم این که در کشور ما، نظرات و ایده‌آل‌های امام راحل (ره) و رهبر فرزانه‌مان به طور کامل عملی نمی‌شوند. بعضاً می‌بینیم برخوردهای تند و ناپجا و رفتارهای سرکوب‌گرایانه‌ای سر می‌زند که موجب رنجش خاطر نخبگان می‌شود. هرگز نباید تصور کنیم که این رفتارها در چارچوب فکری و عقیدتی نظام جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد و مثلاً رهبری هم از این امور راضی هستند. مواردی رخ می‌دهد که حتی نمایندگی رهبری در دانش‌گاه، کاملاً خلاف منویات رهبر عمل می‌کند و ایشان هم به دلایل متعددی که جای بحثش این جا نیست، نمی‌تواند کاری بکند جز تأسف و خون دل خوردن. بگذارید در خاتمه‌ی کلام نگاهی بیندازیم به بخشی از سخنان رهبر عزیزمان. این‌ها قسمتی از بیانات ایشان در دیدار با نخبگان حوزوی است که برای ما هم که در دانش‌گاه هستیم درس‌آموز است و قابل پیاده‌سازی در محیط دانش‌گاهی است:

«…یک نفری نظر فقهی می‌دهد، نظر شاذی است. خیلی خوب، قبول ندارید، کرسی نظریه‌پردازی تشکیل بشود و مباحثه بشود. پنج نفر، ده نفر فاضل بیابند این نظر فقهی را رد کنند با استدلال، اشکال ندارد.

نظر فلسفی‌ای داده می‌شود همین جور، نظر معارفی و کلامی‌ای داده می‌شود همین جور. مسئله‌ی تکفیر و رمی و این حرف‌ها را بایستی از حوزه ویرانداخت. آن هم در داخل حوزه نسبت به علمای برجسته و بزرگ. یک گوشه‌ی حرف‌شان با نظر بنده‌ی حقیر مخالف است، بنده دهن باز

کنم رمی کنم، نمی‌شود این‌جوری، این را باید از خود داخل طلبه‌ها

شروع کنید. این یک چیزی است که جز از طریق خود طلبه‌ها و تشکیل کرسی‌های مباحثه و مناظره و همان نهضت آزادفکری و آزاداندیشی که عرض کردیم، ممکن نیست. این را عرف کنید در حوزه‌ی علمیه، در مجلات، در نوشته‌ها گفته شود. یک حرف فقهی یک نفر می‌زند، یک نفر رساله‌ای بنویسد در رد او. کسی او را قبول ندارد، در رد او بنویسد. بنویسند، اشکال ندارد. با هم بحث علمی بکنند. بحث علمی به نظر من خوب است.»

داشتند. این گروه به خاطر اعتراض به سیاست‌های دولت دموکرات امریکا تحصن کرده بودند و حضور زنان و کودکان نشان می‌دهد که این‌ها قصد مبارزه‌ی مسلحانه نداشته‌اند. قسمت‌هایی از این فاجعه فراموش نشدنی در فیلم مستند «بیداری» الکس جونز ثبت گردیده است که دیدن صحنه‌های آن واقعا انسان را بیدار می‌کند.

در اول سپتامبر ۱۹۹۴، مسجد شهر یوبا در ۱۵۰مایلی شمال شرق سانفرانسیسکو به آتش کشیده می‌شود. البته این اولین مسجدی نبوده است که در ایالت کالیفرنیا به آتش کشیده می‌شود. پیش از آن، مسجد الصف در شهر لس‌آنجلس در سال ۱۹۹۳ دچار حریق عمدی می‌شود.

مسئله‌ی دیگری که باید به آن اشاره کرد، برخورد دولت امریکا با رهبران مخالف خود است. نه فقط رهبران، بلکه نخبگان و فعالینی که در صدد بیدارسازی مردم باشند، به شدت مورد غضب دولت قرار می‌گیرند. به عنوان مثال «الحاج مالک الشباز» و «مارتین لوتر کینگ» دو نفر از رهبران مخالف دولت بوده‌اند که به قتل رسیده‌اند. یک نگاه به اسامی بلندبالای زندانیان سیاسی امریکا، به خوبی به انسان می‌فهماند که عمق فاجعه تا کجاست. ایجاد محدودیت نیز یکی دیگر از روش‌های برخورد با نخبگان مخالف است. محدودیت‌هایی نظیر ممانعت از سفر هوایی در امریکا که با توجه به وسعت آن کشور و بعد مسافت بین‌شهری، به منزله‌ی زندانی کردن نخبگانی است که برای فعالیت خود نیاز به سفرهای مکرر دارند.

همه‌ی این‌ها را بگذارید کنار.

دستگیری ۱۳۰۰۰ نفر در یک روز توسط پلیس امریکا حین تظاهرات که ظاهراً یک رکورد محسوب می‌شود. همین چند روز پیش نیز خبر بازداشت‌های گسترده‌ی تظاهرکنندگان

امریکایی، یکی از خبرهای مهم خبرگزاری‌ها بود. پیش از این نیز شاهد برخورد شدید پلیس

انگلیس در وقایع اخیر این کشور بودیم. محکوم کردن افراد به دلیل دعوت به تظاهرات در شبکه‌های اجتماعی نظیر فیس‌بوک، از دیگر مواردی بود که نشان می‌داد بین قول و فعل می‌تواند چه قدر فاصله باشد.

موارد فوق، تعداد بسیار اندکی از موارد واضح نقض ادعای «آزادی مطلق» هستند. اگر توفیق داشته باشم در شماره‌های بعدی نشریه، موارد بیش‌تری خواهم آورد و الاآن بیش از این ادامه نمی‌دهم. فقط ناگزیر باید به مطلبی اشاره کنم که البته به نوعی خارج از